

نقد شبهات حقوق زنان با تاکید بر آیه سی و چهارم سوره مبارکه نساء

علی نصیری^۱

محمدحسین نصیری^۲

چکیده

از جمله مسائل حقوق انسان، حقوق مربوط به زنان است که شماری با تکیه به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، مدعی شده‌اند که آموزه‌های حقوقی قرآن در زمینه زنان که در آیه سی و چهارم سوره نساء آمده است، تبعیض آمیز بوده و عملاً در آنها مردان بر زنان برتری داده شده‌اند. آنان برای اثبات مدعای خود به واگذاری مدیریت خانواده به مردان و اجازه تنبیه بدنی زنان به همسرانشان، استناد می‌کنند. ما برای پاسخ به آن شبهات، نخست جایگاه زن از نگاه قرآن را مورد بررسی قرار داده و اثبات کردیم که از منظر قرآن، علاوه بر آن که زن و مرد از یک نفس واحد آفریده شده‌اند، هر دو آن‌ها در توانش پیمودن مراتب عبودیت، برابرند. تنها ملاک برتری در قرآن، تقوا است و جنسیت هیچ نقش در آن ندارد. حتی برخی از زنان در قرآن اسوه همه انسان‌ها از جمله مردان واقع شده‌اند. از سوی دیگر پس از تبیین ضرورت وجود مدیر در خانواده، قیومیت در آیه، به معنای وظیفه مدیریت اقتصادی و تامین امنیت خانواده و شبیه آن دانسته شده است. ترتیب اقدامات در مقابل زن ناشزه و مفهوم ضرب در آیه، با استفاده از روایات تفسیری نیز، باعث رهانیدن شبهه یاد شده از اذهان می‌گردد، چرا که ضرب، پس از موعظه و بی‌توجهی در بستر توسط شوهر، تنها بوسیله چوب سواک صورت می‌پذیرد. در واقع این دستور العمل

۱. استاد تمام دانشگاه علم و صنعت، استاد دروس خارج حوزه علمیه، قم، ایران،

رئیس موسسه معارف وحی و خرد، dr.alinasiri@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح چهار و استاد سطوح عالی حوزه علمیه؛ قم، ایران، پژوهشگر

موسسه معارف وحی و خرد، mohhosnasiri@gmail.com

قرآن برای جلوگیری از فروپاشی بنیاد خانواده پیش بینی
شده است
واژگان کلیدی: ضرب زن، قیومیت، نشوز، حقوق زن،
کنواسیون رفع تبعیض از زنان، جایگاه زن در قرآن..



طرح مسئله

از جمله مسائل حقوق انسان، حقوق مربوط به زنان است که شماری از روی جهل یا غرض‌ورزی با تکیه به لایحه حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض از زنان که در آنها بر برابری مطلق زنان با مردان و نیز بر آزادی جنسی زنان تاکید شده است، مدعی شده‌اند که آموزه‌های حقوقی قرآن در زمینه زنان که در آیه سی و چهارم سوره نساء آمده است، تبعیض آمیز بوده و عملاً در آنها مردان بر زنان برتری داده شده‌اند. آنان برای اثبات مدعای خود به واگذاری مدیریت خانواده به مردان و اجازه تنبیه بدنی زنان به همسرانشان در صورت نشوز استناد می‌کنند.

ما برای آن که پاسخ این دست از شبهات داده شده و اثبات شود که قرآن حقوق زنان را به طور کامل پاس داشته، نخست جایگاه و کرامت زن از نگاه قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم آن گاه دو شبهه پیشگفته را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد

جایگاه و کرامت زن از نگاه قرآن

می‌دانیم که قرآن در زمانی نازل شد که زنان موجود درجه دوم محسوب شده است. عمر بن خطاب می‌گوید: **كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَانْعَدُ النِّسَاءَ شَيْئًا**، (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۶، ص ۶۹) همگان هر گونه سوء استفاده از آنان را برای خود مجاز می‌دانستند و برای زن حق مالکیت قائل نبودند و پدران به خود اجازه می‌دادند آنان را بسان یک کالا به افرادی که دل‌خواهشان بود، بفروشند. (عمر فروخ، ۱۹۸۴، ص ۱۰۵)

از همه بدتر که دختران به عنوان آفریده‌های شوم الهی تلقی می‌شد که در پی آگاه شدن از ولادت چنین فرزندی، از خشم به خود می‌پیچیدند و سر آخر آن طفل معصوم را در خاک زنده به گور می‌کردند؛ (جاحظ، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۳؛ سالم، بی تا، ص ۳۹۹؛ اصفهانی، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۱۴۴؛ عسکری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۰) چنان که قرآن به این نگاه ناپسند اشاره کرده است: **«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»** (نحل، ۵۸-۵۹)

در برابر چنین اندیشه‌های خام جاهلانه، قرآن از تدبیر حکیمانه خداوند در هستی آدمیان سخن به میان آورد که در هستی زوجیت قرار داد و آدمیان را به دو گونه مرد و زن آفرید؛ به عنوان نمونه در



سوره نساء چنین آمده است: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً؛ (نساء: ۱) ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید.»

نیز در سوره مبارکه حجرات چنین آمده است: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى؛ (حجرات: ۱۳) ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم.»

در ادامه این آیه بر این نکته تاکید شده که خداوند به ملیت و جنسیت افراد کاری ندارد و آن چه باعث قُرب آنان نزد خداوند می‌شود، تقوا و پرهیزکاری است. قرآن به عکس تورات که زن را طفیل وجود آدم و برگرفته از استخوان دنده او دانسته، عبارت کتاب مقدس در این باره چنین است: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دندنه‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پرکرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. (کتاب مقدس، سفر پیدایش نامیده شود؛ زیرا که از انسان گرفته شد.» (کتاب مقدس، سفر پیدایش)

آفرینش زن و مرد را از یک گوهر می‌داند؛ ان جا که می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً؛ (نساء: ۱) ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید.»

پیداست که حقیقت نفس امری فراتر از جنسیت زن و مرد است و با چنین آموزه‌ای دیگر جایی برای برتری عقلی مردان بر زنان باقی نمی‌ماند؛ (طباطبایی، بی تا، ج ۶، ص ۱۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۴۵) چنان که چنین انگاره‌ای در روایات اهل بیت: نیز مورد تاکید قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه در نخستین باب از اصول کافی و در نخستین روایت از آن، از امام باقر^ع چنین آمده است: « لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَا إِنِّي إِتَاكَ أَمْرٌ وَإِتَاكَ أَنْهَى وَإِتَاكَ أَعَاقِبُ وَإِتَاكَ أَتَيْبٌ » (کلینی،

۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰)

بر اساس این روایت که باید آن را یکی از درخشان ترین روایت در فرهنگ شیعه دانست، از عقل به عنوان محبوب ترین آفریده خداوند یاد شده است که مخاطب امر و نهی الهی بوده و کیفر و پاداش بر مبنای آن انجام می گیرد. می دانیم که عقل شعاعی از وجود و حقیقت آدمی است که به کمک آن تفکر و خیر و شرّ شناسی انجام می گیرد (مجلسی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۵) و در عقل مفهومی به نام جنسیت زن و مرد معنا ندارد.

از سویی دیگر، کرامت و ارجمندی انسان که در آن جنسیت دخالت نداشته و تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد، از جمله آموزه هایی است که بارها در کتاب و سنت بر آن تأکید شده است؛ زیرا در این دست از آدمیان از واژه هایی همچون «انسان» و «بنی آدم» استفاده شده است.

قرآن انسان را مسجود فرشتگان و خلیفه خداوند در زمین معرفی کرده و شیطان را به خاطر ترک سجده، مستوجب مطرود شدن ابدی از درگاه خداوند می شناسد و به صورت مکرر اعلام می کند که خداوند از روح خود در او دمیده است و آسمان ها و زمین را مسخّر او ساخته و هستی برای رشد و تعالی و آسایش او فراهم ساخته است. چنان که در آیه ذیل به صراحت، کرامت انسان مورد تأکید قرار گرفته است: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**؛ (اسراء: ۷۰) و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب ها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.

آوردن وصف «بنی آدم» در این آیه شریفه، بدان معناست که این تکریم ناظر به همه آدمیان است و آنان تنها به آن جهت که «انسان» اند، مورد تکریم الهی قرار گرفته اند، بی آن که میان مردان و زنان در این امر تفاوتی وجود داشته باشد. (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۵۰۳؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۳۷۵-۳۷۲؛ طباطبایی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۵۵-۱۵۹ و ۱۶۱-۱۶۹)

افزون بر آیات گذشته که در آنها از کرامت الهی نسبت به زنان در کنار مردان، سخن به میان آمده، در شماری از آیات، از برخی از زنان به صورت خاص نام برده شده و از شخصیت و منش آنان



تمجید شده است. حوا همسر آدم، آسیه همسر فرعون، دختران شعیب و مریم از این جمله‌اند. مریم ۳ به چنان مقام منیعی دست یافت که خداوند یک سوره به نام او اختصاص داد و بر برتری او نسبت به همه زنان عصرش تاکید کرد و او را صاحب مقامات معنوی و کرامات معرفی نمود.

صدیقه طاهره ۶ از جمله زنانی است که خداوند بارها در قرآن از او به صورت غیر صریح، یاد کرد؛ به عنوان نمونه در آیه «تطهیر» (احزاب: ۳۳) او را در شمار معصومان پیراسته دامن برشمرد، (لکهنوی، ۱۴۰۰، ص ۵۴؛ زینلی، ۱۳۹۹، ص ۲۶؛ بشوی، ۱۳۸۴، ص ۱۲) از او در ماجرای مباحثه با عنوان «نساءنا» (آل عمران: ۶۱) تجلیل کرد، (حسینی، ۱۳۸۹، ص ۴۴) با ولادت او و توصیف او به عنوان «کوثر» و خیر کثیر، (کوثر، آیه ۱) در برابر کسانی که پیامبر را فاقد نسل می‌انگاشتند، به آن حضرت فزونی نسل را بشارت داد، (احسانی فر لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۳۱) در سوره «دهر» با زیباترین تعبیر از جود و سخاوت او و خانواده‌اش تجلیل کرد، به یمن و تکریم یادکرد او در این سوره به رغم برشمردن انواع نعمت‌های بهشتی، از حورالعین یاد نکرد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۰۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۳۵۷)

به استناد اسناد تاریخی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان همسران و دختران خود، تنها از فاطمه به عظمت و نیکی یاد کرد، پیوسته مشتاق دیدار او بود و در برابرش به احترام به تمام قامت از جای برمی‌خاست، او را به شوق بهشت می‌بوسید و می‌بویید (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۴۲-۴۶) و در بازگویی اسرار، او را محرم خود می‌دانست. (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰۲) فاطمه (سلام الله علیها) به چنان مقام معنوی دست یافت که از او به عنوان تنها هم‌کفوی انسان والایی هم‌چون علی بن ابی‌طالب یاد می‌شود؛ همو که همه جهانیان در برابر عظمت اندیشه و منش او کرنش کرده‌اند. (صدوق، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۰)

برابری زنان با مردان در نظام تکلیف، کیفر و پاداش

بر اساس برابری مردان و زنان در برخورداری از هویت انسانی و کرامت الهی، قرآن پیوسته مردان و زنان را در مدار تکلیف و نظام

کیفر و پاداش برابر دانسته دانسته است؛ به عنوان نمونه در سوره نساء چنین آمده است: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا؛ (نساء: ۱۲۴) و کسانی که کارهای شایسته کنند -چه مرد باشند یا آن- در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند.» و در سوره نحل چنین آمده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (نحل: ۹۷) هر کس -از مرد یا زن- کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیات حقیقی بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.»

برابری نظام تکلیف و نظام کیفر و پاداش در سوره مبارکه غافر این چنین انعکاس یافته است: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يَرْزُقُونَ فِيهَا بغير حساب؛ (غافر: ۴۰) هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی یابد؛ و هر که کار شایسته کند -چه مرد باشد یا زن- در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند.»

در سوره احزاب با صراحت و رسایی کامل بی آن که تفاوتی میان زنان و مردان قایل شود تمام مراتب عبودیت و کمال معنوی و اخلاقی را برای آنان به یکسان برشمرده است: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِمَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.» (احزاب: ۳۵)

چنان که پیداست در این آیه تمام مراحل دین داری و تقوا مداری اعم از اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدق، صوم، پاکدامنی و ذکر الهی به یکسان در باره مردان و زنان جاری شده و نسبت به همه آنها مغفرت و پاداش الهی وعده داده شده است.

از آیات پیش گفته سه نکته اساسی قابل استفاده است:
 ۱. چنان که پیداست در تمام این آیات تعبیر «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى» تکرار شده و در سوره احزاب با تفصیل بیشتر، تمام مراتب عبودیت

به تفکیک و تفصیل برای مردان و زنان ذکر شده است. این امر به صراحت بیانگر آن است که قرآن جنسیت را مبنای تفاوت نظام تکلیف و نظام کیفر و پاداش قرار نداده است.

۲. در تمام آیات برای ورود به بهشت، دریافت پاداش نیک و بهره‌مندی از حیات طیبه، با تأکید بر برابری مردان و زنان، دو ویژگی عمده برشمرده شده است: ۱. عمل صالح؛ ۲. ایمان. معنای این سخن برابری مردان و زنان در نظام تکلیف است.

۳. در این آیات برای مردان و زنانی که دارای عمل صالح و ایمان‌اند، به یکسان پاداش اخروی، ورود به بهشت، دریافت پاداش نیک، بهره‌مندی از حیات طیبه و مغفرت الهی برشمرده شده است. معنای این سخن برابری مردان و زنان در نظام کیفر و پاداش است. از این جا می‌توان به این نکته پی برد که اگر در بسیاری از موارد دیگر از آیات، به صورت جداگانه نامی از زنان برده نشده و به اصطلاح گفتمان و خطابات قرآن مردانه است، نه از آن جهت است که در آنها زنان مورد توجه و خطاب قرار نگرفته‌اند، بلکه از جهت محدودیت زبان عربی و نقصان زبان محاوره است.

پاره‌ای از شبهات در زمینه حقوق زنان

همان گونه که اشاره شد، به‌رغم جایگاهی که خداوند در قرآن برای زنان قایل شده و آنان را بسان مردان مورد تکریم قرار داده و در نظام تکلیف و نظام کیفر و پاداش، جنسیت را دخالت نداده است، برخی از روی جهل یا غرض‌ورزی قرآن را کتابی زن‌ستیز معرفی می‌کنند که در آن حقوق زنان رعایت نشده است! مهم‌ترین مواردی آنان برای اثبات مدعای خود مورد استناد قرار می‌دهند با استناد به آیه سی و چهارم سوره نساء، عبارت است از: ۱. قیومیت مردان بر زنان؛ ۲. اجازه یافتن مرد برای تنبیه زنان. اینک به نقد و بررسی این دو مورد می‌پردازیم.

۱. قیومیت مردان بر زنان

باید اذعان کرد که قرآن در آیه ذیل بر قیومیت مردان نسبت به زنان تأکید کرده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء: ۳۴) برخی به صورت غیر منصفانه در باره این آیه چنین آورده‌اند: «در این آیه

مردان برتر از زنان خوانده شده‌اند؛ یک دلیل برتری مردان به زنان برتری ذاتی آنها است که خداوند به آنها داده است. دلیل دیگر این برتری آن است که مردان به زنان نفقه می‌دهند. رابطه زن و مرد رابطه‌ای نابرابر است که به رابطه بین فرمانده و فرمانبردار تشبیه شده است و زنان مجبورند از مردان فرمانبرداری کنند! «برای آن که معنای صحیح این آیه آشکار گردد، مدالیل آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲. مفهوم و دامنه قیومیت مردان بر زنان

قوام صیغه مبالغه از ریشه «قام یقوم قیاما» به معنای سرپرست، وکیل، وصی، مدیر و مسئول آمده است. چیزی که بر پای خود ایستاده باشد قائم است، اما چیزی که دیگری بر آن تکیه دارد قیّم است و اگر این تکیه به صورت افزون باشد، قوام خواهد بود. (راغب اصفهانی، ۴۱۲ق، ص ۴۱۷؛ ابن منظور، بی تا، ج ۲، ص ۴۹۷) با درنگریستن در آراء مفسران می‌توان واژه قوام» را به سرپرست معنا کرد؛ زیرا سرپرست کسی است که سه مسئولیت را بر عهده دارد: ۱. اداره زندگی؛ ۲. تامین نیازهای مالی و غیر مالی؛ ۳. دفاع از حریم و حرمت خانواده. از سویی دیگر، کارکرد معنایی واژه «قوام» نشان می‌دهد که این واژه در جایی بکار می‌رود که نقش‌های پیش‌گفته تحقق داشته باشد.

درباره گستره قیومیت مردان بر زنان با استناد به آیه مورد بحث، دو دیدگاه در میان مفسران عمده وجود دارد که آن نظری که مربوط به بحث است عبارت است از این که قیومیت و سرپرستی مردان بر زنان منحصر به خانه و خانواده است. از نظر این دست از مفسران مراد از واژه «الرجال» در این آیه خصوص شوهران و مراد از واژه «النساء» خصوص همسران آنان است و مراد از قیومیت مردان ولایت آنان در خانواده در زمینه طلاق، تمکین و عدم خروج زن از خانه بدون اجازه همسر است. (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۳۱۵؛ فضل الله، ۱۹۹۸، ج ۷، ص ۲۳۰)

مهم‌ترین پرسش در ذیل این آیه آن است که چرا خداوند قیومیت و مدیریت خانواده را به مردان واگذار کرده است؟ آیا این کار به معنای برتری دادن مردان بر زنان نیست؟! این موضوع را می‌توان با بیانی روشن و مستدل و با استفاده از قاعده سبر و تقسیم به





این صورت تقریر کرد:

نظام خانواده از دو حال خارج نیست: یا چنان است که بدون مدیریت امکان اداره شدن دارد یا آن که نیاز به مدیریت دارد. فرض اول از نگاه هر صاحب اندیشه‌ای مردود است: زیرا نهاد خانواده اعم از آن که متشکل از زن و شوهر باشد یا آن که فرزندان نیز بر این شمار افزوده شوند، بدون وجود مدیر هرگز به سامان نخواهد رسید. در چنین مواردی اگر میان زن و مرد در باره انتخاب شهر سکونت، انتخاب شغل، رفتن زن به بیرون از خانه و حضور در محل کار، چگونگی تامین نیازهای جاری خانه، مسافرت، داشتن یا نداشتن فرزند، پایان دادن به دوران شیرخواهی فرزندان، چگونگی استفاده از ابزارهای عصر مدرنیته، رعایت قواعد و قوانین؛ شریعت همچون شرکت در جمعه و جماعات و حجاب اختلاف وجود داشته باشد، حرف نهایی از آن چه کسی خواهد بود و چگونه می‌توان این دست از اختلافات را پایان داد؟!

چنان که مشهود است، به‌رغم اعلام مدیریت خانواده در قرآن، هم چنان زمینه برای چالش میان زوجین وجود دارد که گاه آنان را در آستانه جدایی قرار می‌دهد. حال اگر قرار بر این بود که خانواده فاقد مدیریت باشد، می‌توان حدس زد که چه بحران و بلبشویی محیط خانه و خانواده را فرو می‌گرفت.

حال که پذیرفتیم که اداره خانواده بدون تعیین مدیر و مسئول ممکن نیست، باید در نظر داشت که مدیریت خانواده از دو حال خارج نیست: یا باید مدیریت شورایی باشد؛ یعنی زن و مرد با نظر برابر مدیریت خانواده را برعهده گیرند؛ یا آن که باید بر مدیریت فردی تاکید کرد. از سویی دیگر، مدیریت شورایی در مورد خانواده فاقد جاهت حقوقی است؛ زیرا مبنای شورا بر تحقق اکثریت است و شورا با کمتر از سه نفر قابل تحقق نیست؛ به این معنا که وقتی میان اعضاء یک شورا اختلاف رأی پدید آید با همصدایی دو نفر بر یک رأی، اکثریت شکل گرفته و مبنای عمل قرار می‌گیرد.

از سویی دیگر، هسته اصلی خانواده تنها از زن و شوهر شکل می‌گیرد و با این شمار شورا قابل تحقق نیست؛ به این معنا که اگر میان زن و شوهر در هر امری از امور خانواده اختلاف پیش آید، با فرض مدیریت شورایی راهی برای برون رفت از این بحران وجود ندارد. بنابر این، در درون خانواده مدیریت شورایی معنا ندارد. با

فرض پذیرش مدیریت فردی خانواده، این مدیریت نیز از دو حال خارج نیست؛ یا باید مدیریت را به زن سپرد یا باید مدیریت مرد بر خانواده را مورد تأکید قرار داد.

برای آن که تکلیف مدیریت یکی از آن دو را مشخص کنیم، به جای آن که مدیریت را به یک نفر احاله کنیم، بهتر آن است که برای آن معیار مناسبی ارائه نماییم؛ نظیر آن که قرآن در آیه ولایت به جای نام بردن از حضرت امیر، وجه و معیار معرفی ایشان به عنوان ولی و سرپرست مؤمنان را برشمرده است. (طباطبایی، بی تا، ج ۶، ص ۲۵)

قرآن در آیه مورد بحث و در فقره « **بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ** » برای واگذاری مدیریت خانواده دو معیار را ارائه کرده است که عملاً این دو معیار در باره مردان تحقق دارد. این دو معیار عبارتند از: ۱. فضیلت مردان بر زنان؛ ۲. تامین معاش خانواده.

نخست باید توجه داشت که معیار نخست را خداوند با تعبیر «**بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ**» به خود نسبت داده است، اما برای معیار دوم؛ یعنی تامین معاش خانواده، بی آن که آن را به خود نسبت دهد، با تعبیر «**بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ**» به حقایق بیرونی استناد کرده که بر اساس آن، در طول تاریخ خرج و نفقه خانواده بر عهده مردان بوده است. بر این اساس، می توان گفت بخش نخست ناظر به اراده تکوینی الهی است و بخش دوم از حقایق خارجی حکایت دارد که مبتنی بر اراده تکوینی خداوند شکل گرفته است. در باره وجه فضیلت مردان بر زنان دو نظریه عمده وجود دارد:

۱. مردان برای آن که مدیریت خانواده و مدیریت اقتصادی را بر عهده داشته باشند، از توان جسمی بیشتری برخوردارند. به عبارت روشن تر، خداوند در نظام تکوین مرد را از نظر قوت و قدرت بدنی به گونه ای آفریده است که به مراتب قوی تر از زن است و می تواند کارهای سنگین را انجام داده و چرخ اقتصاد خانواده و جهان را بچرخاند. بر اساس این دیدگاه، دو معیار پیشگفته در آیه شریفه به یک معیار برمی گردد و معنای آیه چنین است: مدیریت خانواده از آن جهت در اختیار مردان است که آنان از قوت و قدرت جسمی بیشتر در مقایسه با زنان برخوردارند و از این جهت می توانند اقتصاد خانواده را مدیریت نمایند.

۲. مردان دارای حیات تعقلی و زنان دارای حیات احساسی هستند؛ به این معنا که خداوند در نظام تکوین چنین اراده کرد که کارهای سخت و دشوار؛ همچون مدیریت خانواده و اجتماع و مرزرداری و جهاد در برابر دشمنان را به مردان واگذار گردد. از این جهت مردان را از نظر حیات تعقلی بر زنان ترجیح داد. اما برای زنان مسئولیت‌های ویژه‌ای همچون همسررداری، خانه‌داری و فرزندداری را در نظر گرفت که در آنها بیش از هر چیز، حیات عاطفی نیازمند است. این حیات عاطفی است که زن را به درجه‌ای از مهر و مهرورزی می‌رساند که می‌تواند مدیریت مرد و لوازم آن را در خانه تحمل کند و بار سنگین محبت مادری را برعهده گیرد.

بر اساس این دیدگاه نیز دو دلیل بیان شده در آیه به یک دلیل بازگشت دارد؛ به این معنا که خداوند می‌فرماید خداوند مردان را در حیات تعقلی بر زنان ترجیح داده است و مقتضای چنین برتری آن است که مدیریت اقتصادی خانواده را مردان عهده‌دار شوند. بر اساس چنین تفاوت تکوینی مدیریت خانواده به مردان واگذار شده است. چنان که پیداست بر اساس این دیدگاه، عقل مردان بر عقل زنان ترجیح داده نشده است، بلکه آن چه ترجیح داده شده، حیات تعقلی مردان بر زنان است؛ به این معنا که می‌توان گفت مردان و زنان به‌رغم برابری در عقل، به‌گونه‌ای آفریده شدند که تعقل مردان؛ یعنی کاربست عقل مردان نسبت به زنان بیشتر است.

باری، باید توجه داشت که واگذاری سرپرستی زنان به مردان به‌هیچ وجه به معنای برتری مردان بر زنان نیست؛ بر همین اساس قرآن در این آیه شریفه در مقام تبیین فلسفه قیومیت مردان بر زنان، فرمود: « **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَدْ جَعَلَلْنَا لَكَ فِىْ ذٰلِكَ اٰيٰتٍ لِّعَلَّ تَتَذَكَّرُ** » در حالی که بر مبنای برتری مردان بر زنان، باید چنین می‌فرمود: « **بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ الرِّجَالَ عَلَى النِّسَاءِ** »

چنان که برخی از مفسران تاکید کرده‌اند، عدم تصریح به مردان و مبهم گذاشتن برتری برخی بر برخی دیگر، حکایت از آن دارد که مراد خداوند برتری دادن مطلق مردان بر زنان نیست.

از آن چه در تحلیل معیار واگذاری مدیریت خانواده به مردان گفته شد، چهار نکته بدست می‌آید:

۱. خداوند در واگذاری مدیریت خانواده به مردان، جانب آنان یا ملاحظات جنسیتی را در نظر نگرفته است، بلکه برای این واگذاری

معیارهایی ارایه کرده که آن معیارها بر مردان صادق است.
 ۲. معیارهای مورد نظر الهی در واگذاری مدیریت خانواده به مردان، برتری مردان از نظر قوت و قدرت جسمانی یا برتری از منظر حیات تعقلی است که با تکیه به آن مردان همواره مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را برعهده داشتند.
 ۳. بر اساس تحلیلی که از دو معیار پیشگفته ارایه شد، عملاً می‌توان آنها را به یک معیار بازگرداند.
 ۴. بر اساس دیدگاه‌های پیشگفته سخنی در آیه مورد بحث مبنی بر برتری عقلی یا برتری مطلق مردان بر زنان به میان نیامده است.

۳. عدم تلازم میان قیومیت و برتری مردان بر زنان

همان گونه که اشاره شد، در آیه مورد بحث هیچ اشاره‌ای به برتری مطلق مردان بر زنان وجود ندارد، زیرا بر اساس دو دیدگاه پیشگفته، برتری جسمی یا برتری حیات تعقلی مردان و به دنبال آن بر عهده داشتن مدیریت اقتصادی خانواده، معیار واگذاری مدیریت خانواده به مردان اعلام شده است. حال باید پرسید: آیا برتری جسمی یا برتری حیات تعقلی مردان بر زنان زمینه برتری آنان بر زنان را فراهم می‌سازد؟! پیداست که پاسخ منفی است.

برای آن که مدعا روشن شود از یک مثال استفاده می‌کنیم: یک اتاق را در نظر بگیرید که در آن دیوار و پنجره پیش‌بینی شده است. دیوار برای آن که بتواند بار سنگین سقف را تحمل کند، از مجموعه‌ای از آجر، سیمان و گچ ساخته شده است و بر این اساس نمی‌توان از آن لطافت و نازکی را انتظار داشت، اما نقشی که برای پنجره و شیشه پیش‌بینی شده آن است که از رهگذر آن نور وارد اتاق شود و بتوان از رهگذر آن مناظر بیرون را به نظاره نشست. به‌خاطر چنین نقشی که برای پنجره پیش‌بینی شده، شیشه از خشت و سیمان ساخته نشده، بلکه شیشه از ماده‌ای شفاف ساخته شده تا بتواند نور را منعکس سازد.

آیا با چنین نقش متفاوتی که به دیوار و پنجره داده شده، می‌توان گفت که دیوار به‌خاطر سختی و زمختی بر پنجره و شیشه برتری دارد؟! آیا می‌توان گفت که شیشه به‌خاطر زلالی و شفاف بودن بر دیوار برتری دارد؟! باری، مثال مردان در عالم تکوین همان مثال دیوار است که بار سنگین اداره خانه و اجتماع و اموری همچون



جنگ و جهاد به او واگذار شده است و از این جهت به او توان جسمی بیشتر و حیات تعقلی برتر داده شده است و مثال زن همان مثال پنجره و شیشه است که به خاطر مسئولیت سنگین اداره همسر، خانه و از همه مهم‌تر به خاطر تربیت و تعلیم فرزندان، به او روحیه لطیف، نازک، عاطفی همراه با مهربانی داده شده است. با این تحلیل، آیا می‌توان گفت که مرد به خاطر برتری جسمی و حیات تعقلی بر زن برتری دارد یا زن به خاطر عاطفی بودن بر مرد ترجیح داده می‌شود؟!

از سویی دیگر، خداوند از یک سو صلاح را در آن می‌بیند که خانواده بدون مدیریت و سرپرستی رها نشود و از سویی دیگر به خاطر دو معیار برتری جسمی یا برتری حیات تعقلی مردان بر زنان و مدیریت اقتصادی خانواده توسط مردان، مدیریت خانواده را به مردان سپرده است.

این امر مقتضای زندگی در این خاکدان است که از یک منازعات و هواهای نفسانی جان آدمیان را لبریز ساخته و نمی‌توان کارها و امور را بدون مدیر و سرپرست به فرجام رساند و از سویی دیگر توانمندی‌های اشخاص متفاوت است و گاه به خاطر توانمندی‌های خاص، مصلحت ایجاب می‌کند، که مدیریت کاری به آن شخص واگذار شود.

بر همین اساس حضرت امیر^۷ در سخنی بلند فرمود: « لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ » (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) بر اساس گفتار حضرت امیر^۷ امارت و مدیریت هماره با درست‌کاری و برتری معنوی ملازمت ندارد و ممکن است گاه شخصی فاجر اداره یک جمع را بر عهده گیرد. با فرض واگذار اداره یک جامعه به شخصی فاجر، مدیریت برای چنین شخصی امتیاز و برتری را به همراه نمی‌آورد.

به عنوان مثال قرآن در سوره مبارکه تحریم در باره همسر فرعون چنین آورده است: « وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَتَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَتَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ (تحریم:۱۱) و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آنگاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان.

چنان که پیداست، خداوند در این آیه از همسر فرعون به عنوان

الگویی برجسته برای همه مؤمنان یاد کرده است که چگونه با داشتن همسری کافر که در گردن‌کشی در برابر گوی سبقت را از همگان ربود و با کمال گستاخی ادعای « **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** » (نازعات: ۲۴) سرداد، دل به یاد و مناجات با خداوند بست و در کنار درخواست خانه‌ای در بهشت، آن هم با حفظ مقام «عند اللهی»، از خداوند خواست تا او را از فرعون نجات دهد.

آیا اگر به اقتضای قانون قیومیت مردان بر زنان، فرعون قیّم و مدیر خانه خود معرفی شود، به معنای آن است که او بر همسر مؤمن خود برتری یافته است؟! باری، به اذعان قرآن آن چه که باعث برتری اشخاص بر یکدیگر می‌شود؛ فارغ از آن که زن یا مرد باشند، تقوا و پرهیزکاری است: « **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**؛ (حجرات: ۱۳) در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.»
در این آیه گفته نشده که مرد بر زن برتری دارد یا مرد از آن جهت که مدیریت خانواده را برعهده دارد، بر همسر خود برتری دارد، بلکه اعلام شده که برتری تنها در گرو تقوا است.

۳. اجازه یافتن مرد برای تنبیه زنان

از جمله مواردی که به عنوان مخالفت قرآن با حقوق زنان از آن نام برده می‌شود، اجازه دادن به مردان برای تنبیه زنان پس از نشوز است که در ادامه اعلام قیومیت مردان بر زنان در قرآن انعکاس یافته است: « **وَاللّٰتِي تَخٰفُوْنَ نُشُوْرَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَاَهْجُرُوْهُنَّ فِی الْمَضٰجِعِ وَاَضْرِبُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْتُمْ فَاِنْ اَطَعْتُمْ فَلَا تَبْعُوْا عَلَیْهِنَّ سَبِيْلًا**؛ (نساء: ۳۴) و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید؛ پس اگر پس از شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید، که خدا والای بزرگ است.»

برخی در باره این آیه این چنین مغرضانه اظهار نظر کرده‌اند: «کتک زدن زنان مجازاتی ظالمانه است و در تضاد با اصل شانزدهم اعلامیه جهان‌شمول حقوق بشر سازمان ملل متحد است. همچنین ماده یازدهم اعلامیه جهان‌شمول حقوق بشر سازمان ملل متحد اعلام می‌دارد که هیچ‌کس را نمی‌توان بدون حضور در دادگاه دارای صلاحیت، محکوم و مجازات کرد، لذا تصمیم‌گیری خودسرانه در مورد زن و تنبیه فیزیکی او از طرف مرد کاملاً محکوم است»



(اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۱ و ۱۶)
برای آن که مفاد آیه روشن شود و جایی برای طرح این دست از شبها باقی نماند، لازم است مدالیل آیه مورد بررسی قرار گیرد.

مفهوم شناسی نشوز

نشوز در لغت به معنای ارتفاع مکانی است؛ گویا زمینی که بلند است، به خاطر دشواری بالا رفتن از آن و یا به خاطر آن که آب روی آن جمع نمی شود، نوعی عصیان و سرکشی را با خود همراه دارد. (فراهیدی، ۱۹۱۰، ج ۶، ص ۳۲۳؛ ابن درید، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۸۱۱؛ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۸۹۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۸۳۱). نشوز در اصطلاح فقه و حقوق به معنای تمکین نکردن، نافرمانی و عدم ایفاء وظایف زناشویی از سوی یکی از زوجین است. (طباطبایی، بی تا، ج ۴، ص ۳۴۷؛ نجفی، ۱۳۶۸، ج ۳۱، ص ۲۰۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۸۱؛ حلی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۹۱؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۷۰؛ بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۹۸). نشوز زن به صورت خاص به معنای تمکین نکردن زن در برابر شوهر است که به دو نوع «تمکین خاص» و «تمکین عام» تقسیم می شود. تمکین خاص به برآوردن درخواست های جنسی شوهر و تمکین عام به انجام وظایف خانوادگی، اطاعت از شوهر و پذیرفتن ریاست شوهر بر خانواده است که بر اساس آن زن باید دیدگاه های همسر خود در مورد خروج از خانه، انتخاب نوع شغل و حضور در محل کار، تربیت فرزندان و امور مربوط به مدیریت خانواده را بپذیرد و از آن اطاعت کند.

با چنین تعریفی که از نشوز ارایه شد، می توان حدس زد که پدید آمدن آن در خانه چه تاثیر منفی و آسیب شکننده ای بر روند اداره خانه ایجاد می کند؛ زیرا زن ناشزه به خود حق می دهد که خانه را بدون اجازه همسر خود ترک کند، رفت و روب خانه را رها سازد، از وظیفه مادری نسبت به فرزندان شانه خالی کند! آیا با پدید آمدن این دست از رفتارها و تکرار آنها می توان به سعادت و سلامت رفتاری و روانی همسر و سایر اعضای آن اندیشید و به تربیت فرزندان صالح و شایسته در آن دل بست؟!

مراحل سه گانه تعامل با زنان ناشزه

بر اساس مفاد آیه مورد بحث، اگر زنی در معرض نشوز قرار

گیرد؛ یعنی از وظایف همسری خود شانه خالی کند و اصطلاحاً در برابر همسر خود تمکین نکند، سه اقدام از سوی همسر او باید دنبال شود:

۱. در مرحله نخست باید همسر خود را موعظه کند. مراد از موعظه آن است که شخص با همسر خود در باره عواقب دنیوی و اخروی نشوز و طغیان در برابر شوهر، به گفت و گو پردازد و ضمن دعوت به تقوای الهی، او را نسبت به آسیب و آفات این رفتار آگاه سازد.

این مرحله خود نشان از آن دارد که پیش از هر گونه اقدام عملی ضعیف یا شدید، باید از روش وعظ و نصیحت استفاده شود؛ زیرا چه بسا بخشی از رفتارهای ناصواب در پی عدم آگاهی از آسیب‌های دنیوی و اخروی آن یا غفلت از این دست از آسیب‌ها پدید می‌آید و چه بسا با نصیحت و پند، شخص آلوده در گناه بیدار شده و دست از لغزش و خطا بر می‌دارد و اگر نصیحت و موعظه تاثیر نداشت، هرگز خداوند از آن به عنوان نخستین مرحله برای معالجه نشوز یاد نمی‌کرد.

۲. در صورتی که موعظه سود ندهد، در مرحله دوم باید از ابزار عاطفی استفاده کند و از همسر خود از بستر او فاصله بگیرد. عموم مفسران مفهوم «**وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ**» را پشت کردن به همسر در بستر او دانسته‌اند. از آن جا که در تحلیل روانشناختی رفتار زنان در باره همسران‌شان گفته می‌شود، زن بیش از هر چیز دیگر به عشق و علاقه همسر نسبت به خود حساس است و بیشتر در فکر تصرف قلب همسر خود است. از این جهت به مردان توصیه شده تا در گام دوم از این انگیزش زنان بهره برداری کرده و عواطف آنان نسبت به خود را تحریک نمایند.

بر این اساس، پشت کردن همسر در بستر نسبت به زن خود، از ناراحتی و فاصله گرفتن قلبی او حکایت دارد و اگر زن به دنبال حل بحران نشوز خود باشد، باید برای حل آن دست به کار شود. نکته بسیار مهم در این باره دو مرحله گذشته آن است که در آیه برای این مراحل زمان مشخصی تعیین نشده است؛ این امر بدان معناست که موعظه و تحریک عواطف همسر، می‌تواند در یک دوره زمانی دنبال گردد.

۳. در صورتی که دو مرحله پیشین سود نکند، در آخرین گام



توصیه شده که مرد همسر خود را بزند: «وَاضْرِبُوهُنَّ». پیش‌بینی مراحل سه‌گانه پیشین بدان معناست که زن برای نشوز خود هیچ عذر موجهی ندارد.

مفهوم شناسی ضرب

همان‌گونه که اشاره شد، با نشوز زن، رشته خانواده گسسته شده و نظام آن در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. قرآن برای حل این مشکل، نخست از درون خانه شروع کرد؛ به این معنا که از مردان خواست پیش از آن که مشکل خانه و خانواده در میان فامیل و تبار مطرح شود و آبروی خانواده در معرض آسیب قرار گیرد، در درون خانه با انجام مراحل سه‌گانه پیشگفته، زمینه حل آن را فراهم سازد و اگر این مراحل سود ندهد، کار را به دادگاه و حاکم شرع بکشاند. بنابر این، دعوت همسر به مراجعه به دادگاه صالح با این ادعا که اقدام خودسرانه مرد مخالف حقوق بین الملل است، مدعایی باطل و بدون ملاحظه مصالح خانواده است؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد مراجعه مرد به دادگاه پس از مشاهده نشوز زن، بدون آن که خود پیش از آن، اقدامی برای حل نشوز زن انجام دهد، به معنای چوب حراج زدن به آبروی خانواده و ریشه‌دار کردن اختلافات درونی خانواده است.

از سویی دیگر، بدون تردید هر اندیش‌ور منصفی دو مرحله آغازین؛ یعنی نصیحت و پشت کردن به همسر در بستر، را مخالف حق زن ندانسته و آنها را به معنای تحقیر زن نمی‌داند. آن چه که باعث پدید آمدن شبهه مخالفت آیه با حقوق زنان شده، فرمان به زدن آنان است. این در حالی است که بازخوانی روایات اهل بیت: و دیدگاه مفسران در این زمینه نشان می‌دهد که از واژه «ضرب» معنایی فراتر از زدن اراده شده است؛ به این معنا که عموم مفسران می‌گویند زدن زن باید به گونه‌ای باشد که هیچ اثر کیودی یا سرخی در بدن او باقی نماند. (طوسی، ۱۳۴۱ق، ج ۳، ص ۱۹۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶۹؛ طباطبایی، بی تا، ج ۶، ص ۳۴۵-۳۵۱)

در روایاتی که از صادقین (علیهماالسلام) رسیده، «ضرب» به زدن با «سواک» تفسیر شده است. (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۲۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۴۹) مقصود از «سواک» چوب اراک است که برای مسواک زدن مورد استفاده قرار می‌گیرد و در روایات

اسلامی به مسواک زدن با آن توصیه شده است. قطر و طول چوب اراک در حد یک خودکار معمولی است.

حال باید پرسید: آیا زدن همسر با چوبی که در حد یک خودکار است، آن هم زدنی که نباید بدن او را کبود یا سرخ سازد، درد و تالمی را به همراه می‌آورد؟! آیا آن گونه که در بدو امر به نظر می‌رسد، چنین زدنی جنبه بازدارندگی دارد و زن را وامی‌دارد که نشوز خود را ترک کند؟! بر این اساس، باید گفت:

۱. زدن زن با چوب مسواک با خصوصیتی که برای آن ذکر شد، جنبه تنبیه، شکنجه و آزار فیزیکی و جسمی ندارد تا مخالف قوانین بین الملل یا مخالف حقوق بشر قلمداد شود.

۲. از آن جا که با چنین زدنی، درد و تالم بدن ایجاد نمی‌شود و نمی‌توان برای آن جنبه بازدارندگی قائل شد، می‌توان حدس زد که مقصود از زدن زن و استفاده از این روش به عنوان آخرین راه حل؛ آن هم با چوب کوچکی همچون سواک، به معنای اعلام این نکته تلخ به اوست که در عین اجرا شدن همه گزینه‌ها و عدم عقب‌نشینی او، هیچ راهی برای او باقی نمانده است و چنین زنی یا باید دست از نشوز بردارد و به زندگی پیشین خود بازگردد و یا به طلاق تن داده و برای همیشه پرونده زندگی مشترک را ببندد.

به عبارت روشن‌تر، بر اساس تحلیل پیش‌گفته از «ضرب» مفهومی فراتر از آن؛ یعنی اعلام پایان همه اقدامات مسالمت‌آمیز و مخیر گذاشتن زن میان بازگشت به زنگی یا طلاق آراده شده است.

آیا با چنین تحلیلی که از مفهوم «ضرب» به عنوان آخرین راه حل درونی بزرگترین بحران خانواده؛ یعنی نشوز، ارایه شده است، می‌توان مدعی شد که پیش‌بینی آن، نقض حقوق یا تحقیر زنان را در پی می‌آورد؟!

چگونگی تعامل با نشوز مرد

همان گونه که اشاره شد، نشوز مفهومی است که افزون بر زن، شانه‌خالی کردن مرد از وظایف همسرمداری را نیز دربر می‌گیرد؛



چنان که قرآن در کنار یادکرد از نشوز زنان، از نشوز مردان نیز این چنین یاد کرده است: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء، ۱۲۸) و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر، به آشتی گرایند که سازش بهتر است.»

نخست باید دانست که نشوز مرد به این معناست که مرد از پرداخت مهر سر یاز زد یا با داشتن استطاعت مالی، نفقه همسر خود را نپردازد. قرآن در چنین مواردی هم‌چنان بر حل مشکل در درون خانه و علنی نشدن اسرار خانوادگی در میان فامیل یا در محاکم قضایی، تاکید دارد که قطعاً به مصلحت خانواده است. بر این اساس، در مرحله نخست از مرد و زن می‌خواهد که با یکدیگر از در آشتی وارد شده و با دوستی و محبت مشکل خود را حل کنند. در صورتی که رفتار آشتی‌آمیز سود ندهد، به زن اجازه داده شده که همسر خود را نصیحت کند و عواقب سوء دنیوی و اخروی نشوز را به او گوش‌زد نماید؛ در صورتی که این روش سود ندهد، زن می‌تواند به محاکم قضایی صالح مراجعه کرده و همسر خود را از طریق قانون مجبور به ترک نشوز و التزام به انجام وظایف همسری نماید. در ماده ۱۰۵ قانون تعزیرات چنین آمده است: «هر کس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد یا از تادیه نفقه سایر اشخاص واجب‌النفقه امتناع نماید، دادگاه می‌تواند او را به شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم نماید.» چنان که پیداست در مراحل سه‌گانه تعامل زن با نشوز مرد، به استثنای موعظه که در روایات و فقه انعکاس یافته، نامی از پشت کردن در بستر و زدن مرد برده نشده است. صاحب‌جواهر در این باره چنین می‌گوید: «اگر نشوز شوهر آشکار شود؛ بدین سان که حقوق واجب زن؛ همچون نفقه را ادا نکند، زن حق مطالبه دارد و می‌تواند شوهر را موعظه کند. اگر شوهر اجابت نکند، او می‌تواند نزد حاکم شرع از وی شکایت کند و حاکم شرع مرد را به ادای حقوق الزام می‌کند. زن نمی‌تواند با شوهر خود قهر کند یا او را بزند.» (نجفی، ۱۳۶۸، ج ۳۱، ص ۲۰۷)

در آغاز ممکن است به ذهن تبادر کند که میان حقوق مردان و زنان تبعیض برقرار شده است؛ زیرا در باره نشوز زن به همسر او



اجازه داده می‌شود تا در صورت نتیجه ندادن نصیحت، در بستر به او پشت کند و در مرحله بعد او را بزند، اما در باره نشوز مرد، زن پس از نتیجه ندادن نصیحت اجازه پشت کردن به مرد یا زدن او را ندارد و تنها می‌تواند به دادگاه مراجعه نماید!

پاسخ این شبهه را می‌توان با استناد به قاعده «دور مدیریتی» ارایه کرد. برای روشن شدن مدعا از یک مثال استفاده می‌کنیم: فرض کنید آقای «الف» مدیریت یک دانشگاه را بر عهده دارد و آقای «ب» کارمند این اداره است. آقای «ب» به طور مکرر سر وقت در محل کار خود حاضر نشده و در انجام امور محوله خود، کوتاهی می‌کند. در چنین موردی همان گونه که در محیط‌های اداری متعارف است او طی چند مرحله تذکر کاری و انضباطی دریافت می‌کند و در مرحله آخر کارش به اخراج کشیده می‌شود. حال اگر آقای «الف» دچار کوتاهی در امور محوله شود و به عنوان مثال به موقع سرکار خود حاضر نشود و حقوق کارمندان خود را به موقع پرداخت نکند. آیا طبق آن چه در عرف امور اداری متعارف است، آقای «ب» به عنوان کارمند می‌تواند به رئیس دانشگاه؛ یعنی آقای «الف» نامه‌های تذکر آمیز انضباطی ارسال کرده و سر آخر حکم اخراج او را صادر نماید؟!

اشکال این اقدام آن است که همواره مدیر به اقتضای مدیریت در مرحله‌ای بالاتر قرار دارد و فرامین مدیریتی از بالا به پایین جریان پیدا می‌کنند و اگر قرار باشد کارمند یک اداره هم‌سطح مدیر آن، مجاز به صدور فرامین اداری باشد، دور مدیریتی شکل گرفته و دیگر مدیر و کارمند معنا نخواهد داشت.

از این رو، در موارد تخلف آقای «الف» به عنوان رئیس دانشگاه، آقای «ب» می‌تواند به مدیری که در مرحله بالاتری از مدیر دانشگاه قرار دارد، نظیر وزیر علوم یا دیوان عدالت اداری مراجعه کند و از مدیر خود شکایت نماید؛ روندی که برای همه کارمندان در حیطه‌های کاری امر شناخته شده‌ای است.

بر این اساس، اگر به زن اجازه داده می‌شود که به هنگام نشوز شوهرش، همان اقدام مشابه همسر خود را انجام دهد و با پشت کردن در تخت، رفتار بازدارنده را دنبال کند یا او را بزند، با صرف نظر از آن که چنین کاری در توان او باشد، این کار مستلزم «دور مدیریت» می‌شود و دیگر معرفی مرد به عنوان «قوام» و مدیر



خانواده معنا نداشت. از این رو، اسلام در موارد نشوز مرد، به زن اجازه نصیحت به مرد می‌دهد، اما در صورت نتیجه ندادن، از او می‌خواهد به محاکم قضایی که در حوزه مدیریت در مرحله‌ای بالاتر قرار دارد، مراجعه کند.

با تحلیلی که از چگونگی تفاوت میان نشوز مردان و زنان ارایه شد، جایی برای انتساب شبهه تبعیض در قوانین حقوقی اسلام و قرآن، میان حقوق مردان و زنان باقی نمی‌ماند.

نتایج تحقیق

چنان که آشکار است قرآن، خود، مهمترین منبع حقوق شناسی انسان هاست و اساس کنوانسیون‌ها بشری بدون در نظر گرفتن غرض‌های امانیسم، یارای برابری با آموزه‌های منیع آن را ندارند. اسلام و قرآن به خانواده به عنوان یک جامعه کوچک بسیار مهم می‌نگرد که جامعه بزرگتر را تشکیل می‌دهد. از این رو برای این جامعه مدیری را با توجه به ویژگی‌های یاد شده در قرآن هم چون خردورزی و یا استقامت بیشتر برخی مردان نسبت به زنان، قرار داده است. مدیریت مرد بر زن دال بر برتری او نیست چرا که قرآن حضرت آسیه، همسر فرعون را نه تنها برتر از او میداند، بلکه او را اسوه تمامی مومنان قرار داده است. از منظر قرآن ملاک برتری تنها تقوی است. از سوی دیگر این مدیر خانواده می‌بایست ابزار مناسب را برای حل مشکلات این نهاد مهم داشته باشد، از این رو اسلام با تاکید بر رعایت عدالت و انصاف به او امر کرده تا در مشکل بسیار مهم نشوز زن، که تمام ستون‌های یک خانواده را به جد متزلزل کرده است، به مضاف این بحران برود. این نکته مهم است که در نشوز مورد توجه قرآن، مرد هیچگونه کوتاهی نسبت به زن و همسر خود نداشته و زن بدون هیچ توجیه منطقی و عرفی به رهاسازی از وظایف خود اقدام کرده است. در این صورت امر قرآن ابتدا به حل مشکل در خود خانواده و حفظ آبروی آن است. مرد مامور به وعظ در مرحله اول و سپس دوری در بستر از همسر است. چنان که بیان شد، این دو مرحله بدون تعیین زمان، در قرآن یاد شده است. پس از آن مرد با چوب سواک که بسیار کوچک است به طوری که هیچ دبه‌ای بر او واجب نشود ضربه‌ای به زن وارد می‌کند. تمام این موارد برای حل مساله در درون خانواده و جلوگیری از طلاق است. این

فعل مرد که هیچ درد جسمی بر زن ایراد نمی سازد اما او را وادار می سازد که بسیار جدی تر به عواقب نشوز بیاندیشد چه بسا رهنمون گردد. در واقع این دستور العمل قرآن برای جلوگیری از پاشیده شدن بنیاد مهم و غنی خانواده است.

چنان که بیان شد، نشوز مرد نیز در اسلام و قرآن مورد توجه قرار گرفته و با توجه به ساختار مدیریت یک جامعه، برای آن راه حل هایی ارائه نموده است. این دقت و جامعیت قرآن گواه بر منبع و والا بودن آموزه های آن است





منابع :

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علی، (بی تا)، الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۴. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علی، (۱۴۰۴ق)، من لایحضره الفقيه، قم: جامعه مدرسین.
۵. ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۷م)، جمهره اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
۶. ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین، (۱۳۷۶)، مناقب آل ابی طالب، نجف: مطبعة الحیدریة.
۷. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، (بی تا)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۹. اصفهانی، ابوالفرج، (۱۹۹۶م)، اخبار النساء فی کتاب الاغانی، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة.
۱۰. اصفهانی، ابوالفرج، (۱۹۹۴م)، الاغانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱. آلوسی، سید محمود، (بی تا)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالفکر.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۱ق)، الجامع الصحیح، (صحیح بخاری)، بیروت: دارالفکر.
۱۳. بلاغی، محمد جواد، (۱۴۲۰ق)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: بنیاد بعثت.
۱۴. جاحظ، عمر بن محمد، (بی تا)، البیان و التبیان، دار ومکتبة الهلال.
۱۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷ق)، الصحاح، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۶. حلی، احمد بن فهد، (۱۴۰۷ق)، المهذب البارع، قم، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
۱۸. سالم، عبدالعزیز، (بی تا)، تاریخ العرب قبل السلام، السعودی: وزارت الثقافة، الهيئة العامة لقصور الثقافة.
۱۹. طباطبایی، محمد حسین، (بی تا)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسین.

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۳ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۲. عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، (۱۴۱۳ق)، مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۳. عسکری، سیدمرتضی، (۱۴۱۴ق)، احادیث ام المؤمنین عایشه، قم: کلیه اصول الدین.
۲۴. فروخ، عمر، (۱۹۸۴م)، تاریخ الجاهلیه، بیروت: دار العلم للملایین.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۹۱۰م)، العین، قم: مؤسسه دار الهجرة.
۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. فضل الله، محمدحسین، (۱۹۹۸م)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملک .
۲۸. فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر .
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸)، کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۳۰. لکهنوی، میر حامد حسین، (۱۴۰۰ق)، عبقات الانوار، قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، بیروت: مؤسسه الوفاء
۳۲. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۷۰)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۳۳. محقق حلی، نجم الدین، (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان
۳۴. مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ق)، تفسیر الکاشف، تهران: دار الکتب الإسلامیه
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۷)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۳۶. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۸)، جواهر الکلام، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه
- مقالات
۱. احسانی فر لنگرودی، علوم حدیث، بهار ۱۳۸۳، شماره ۳۱، فاطمه (سلام الله علیها)، کوثر قرآن.
۲. بشوی، بینات، زمستان ۱۳۸۶، شماره ۴، آیه تطهیر و جایگاه حضرت

زهرا (س) از دیدگاه اهل سنت.
۳. زینلی، کلام اسلامی، پاییز ۱۳۹۹، شماره ۹۹، مفهوم شناسی و مصداق یابی اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر.
۴. طیب حسینی، مطالعات اسلامی زنان و خانواده، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۱۰، واکاوی معنای «نسائنا» در آیه مباحله (جایگاه فاطمه علیهما السلام در آیه مباحله از مصداق تا معنای «نسائنا»).

